نگرش منابع قرون نخستین اسلامی به قوم کوچ (قُفص)

رضا صحت منش؛ استادیار گروه تاریخ دانشگاه جیرفت

چکیده

قوم کوچ (قُفص) از ابتدای دوره اسلامی تا قرن هفتم قمری در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی نقش محوری در جیرفت داشتند. در این فاصله زمانی منابع تاریخی و جغرافیائی ایران به نقش این قوم و ویژگی‌های آنان توجه ویژه‌ای نموده و آنان را به عنوان قومی خشن و راهزن معرفی نموده‌اند. به همین دلیل پژوهش پیش رو نظریه غالب نسبت به قوم قفص را به بحث گذاشته است و با بازخوانی گزارش‌های منابع قرون نخستین اسلامی، با روش توصیفی– تحلیلی و ابزار کتابخانه‌ای، در پی پاسخی برای این پرسش است که: چرا منابع تاریخی و جغرافیایی دوران اسلامی غالباً نگرش منفی مبنی بر خشونت و راهزنی نسبت به کوچ‌ها داشتند؟ با مطالعه منابع تاریخی و جغرافیایی و آزمون فرضیه مبنی بر این که در منابع تاریخی و جغرافیایی قرون نخستین اسلامی نگاهی یک‌سویه و حکومتی نسبت به جامعه و قوم کوچ وجود دارد، این نتیجه حاصل شد که می‌توان بین دو نوع دیدگاه بیرونی و درونی نسبت به قوم کوچ تمایز قائل شد. دیدگاه بیرونی که در منابع بازتاب یافته است، کوچ‌ها را دارای ویژگی‌هایی چون تمرد، راهزنی و خشونت می‌داند. این دیدگاه درباره کوچ‌ها، از عصر آل‌بویه در منابع منعکس شد. از منظر دیدگاه دوم کوچ‌ها را می‌توان از درون جامعه آنان و با شیوه‌ای همدلانه مورد بررسی قرار داد. بر اساس این دیدگاه کوچ‌ها در بحث قومی و نژادی از ویژگی‌های زندگی قبیله‌ای مبنی بر روحیه تفَرُد برخوردار بودند و کمتر تن به اطاعت از حکومت‌ها می‌دادند. علاوه بر آن مالیات نمی‌پرداختند و از نظر دینی نیز با مذهب رسمی و حکومتی اختلاف داشتند. از این رو از سوی مخالفان به عنوان قومی متمرد، خشن و راهزن معرفی شدند و این نگرش در منابع بازتاب یافته است.

واژگان کلیدی؛ منابع تاریخی و جغرافیایی، قرون نخستین اسلامی، کوچ، جیرفت.

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۰/۱۹ تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۵/۲۷

E-mail: rsm.hist@Gmail.com

مقدمه

بنا به گزارش‌ها و شواهد موجود کوچ‌ها قومی کهن محسوب می‌شوند و سابقه آنان به قبل از اسلام می‌رسد؛ اما بیشترین اطلاعات موجود پیرامون آنان از قرون نخستین اسلامی باقی مانده و کثرت نام آنان در منابع تاریخی و جغرافیائی نشان از اهمیت آن‌ها دارد. در پژوهش پیش رو بازه زمانی قرون نخستین اسلامی با توافقی که عموماً در مورد قرون نخستین اسلامی وجود دارد، متفاوت است. در این پژوهش قرون نخستین اسلامی بازه زمانی قرون اول تا هفتم قمری را در بر می‌گیرد. در منابع تاریخی و جغرافیایی این دوره عمدتاً یک نگرش کلی نسبت به قوم کوچ دیده می‌شود. نگرش یا نظرگاه غالب به آنان خشونت و راهزنی بود. گزارش‌های منابع این دوره پیرامون قوم کوچ از سوی منابع متأخر نیز پذیرفته شده و موجب شده است که نگاهی عمومی مبتنی بر خشونت، تمرد و راهزنی نسبت به آنان در دوره‌های بعدی نیز رایج شود و تداوم یابد. نگرش‌ها و گزارش‌های منابع نسبت به قوم کوچ به عنوان یک مفروض در تحقیقات جدید نیز از سوی محققان تاریخ پذیرفته شد تا جایی که نگرش منفی نسبت به کوچ‌ها تا دوره معاصر نیز ادامه یافته است. از این رو پژوهش پیش رو با مراجعه به منابع اصلی تاریخی و جغرافیایی در قرون اولیه اسلامی و بعضاً منابع متأخر، قصد دارد نگرش نسبت به کوچ‌ها را بازخوانی نماید و به این سوال پاسخ دهد که: چرا در منابع دوره اسلامی غالباً نگرش منفی مبنی بر خشونت و راهزنی نسبت به کوچ‌ها وجود دارد؟

فرضیه پژوهش: بررسی منابع و تحقیقات پیرامون کوچ‌ها این فرضیه را مطرح نمود که منابع عموماً یک‌سویه و از منظر حکومت‌ها به کوچ‌ها نگریسته‌اند و در این نگرش بعضی از واقعیت‌های تاریخی از جمله شیوه زندگی قوم کوچ، تفاوت‌های مذهبی و نوع روابط آنان با حکومت‌های مستقر نادیده گرفته شده است.

روش پژوهش: پژوهش پیش رو از نظر روش در زمره پژوهش‌های توصیفی – تحلیلی قرار می‌گیرد. داده‌ها از منابع مکتوب تاریخی و جغرافیایی ایران و نیز منابع تاریخ محلی کرمان طی قرون نخستین اسلامی، با شیوه و ابزار کتابخانه‌ای گردآوری گردید. بر اساس آن تا جایی که داده‌های موجود مقدور می‌نمود وقایع تاریخی قوم کوچ مورد تحلیل و پردازش قرار گرفت.

پیشینه پژوهش: در مورد کوچ‌ها و شیوه زندگی آنان و نیز برخورد آنان با حکومت‌های مستقر در کرمان و جیرفت مقالات چندان زیادی به رشته تحریر در نیامده است. در میان نوشته‌هایی پیرامون این موضوع می‌توان به باثورث (۱۳۷۰)، اشاره نمود که در تاریخ سیستان با پذیرفتن گزارش منابع پیرامون

قوم کوچ، به توصیف این قوم و منطقه زندگی آنان پرداخته است. سیدسجادی (۱۳۷۴)، در باستان‌شناسی و تاریخ بلوچستان، گفتار هفتم را به قوم کوچ اختصاص داده است. نویسنده در این اثر با پذیرش گزارش‌های منابع، محدوده جغرافیایی و ریشه‌یابی نام آنان و نیز ویژگی این قوم را نگاشته است. سیدسجادی (۱۹۸۷ م)، قوم کوچ را بر اساس داده‌های منابع تاریخی و جغرافیایی با همان شیوه و ویژگی‌های پیشین بررسی نموده است. روستا و محمودآبادی (۱۳۹۱)، از پژوهش‌های قابل توجه پیرامون حکومت‌های محلی کرمان است. نویسندگان در این پژوهش به مناسبات بنوالیاس با حکومت سامانی و آل‌بویه پرداخته‌اند. از آن جا که بخش مهمی از وقایع تاریخی پیرامون قوم کوچ در عصر آل‌بویه و بنوالیاس رقم خورده است، پژوهش آنان به مطالبی در مورد وقایع سیاسی جیرفت و قوم کوچ نیز اشاره دارد. روستا و محمدی (۱۳۹۳) در پژوهشی با عنوان «تحلیل وضعیت تجارت و راه‌های کرمان در دوران حاکمیت سلجوقیان (۴۳۳ تا ۵۸۳ ق)» حاکمیت سلجوقیان کرمان را بررسی نموده‌اند. اهمیت ویژه این پژوهش در بررسی راه‌های تجاری و مناطق تجاری کرمان است که اشاره دارد مهمترین راه تجاری کرمان از جیرفت می‌گذشت و نیز بزرگترین بارگاه تجاری کرمان با عنوان قُمادین در جیرفت بود. از آن جا که جیرفت مرکز قوم کوچ بود، پژوهش مزبور نشان می‌دهد که اقدامات ضد تجاری این قوم می‌توانست چه آسیب‌هایی به تجارت کرمان و جیرفت وارد آورد. پژوهشی نیز پیرامون بلوچها در شاهنامه با عنوان towards the Interpretation of the term Baloc in the Sahnameh: Boyajian, ۲۰۰۳) صورت گرفته است که بیشتر به بررسی قوم بلوچ اختصاص دارد اما از آن جا که در شاهنامه کوچ و بلوچ در کنار هم آمده‌اند، به صورت محدود به قوم کوچ نیز پرداخته شده است. در پژوهشی دیگر، اسپونر در مقاله Kuch u Baluch And Ichthrophaci, ۱۹۶۴)، دو قوم کوچ و بلوچ را با استفاده از اطلاعات منابع اصلی و تحقیقات جدید، در محدوده بلوچستان و در تاریخ معاصر ایران بررسی نموده است. علیرغم این که عنوان تحقیق به دو قوم کوچ و بلوچ اختصاص دارد، نویسنده عموماً به شرایط زندگی مردم بلوچ و تاریخ معاصر بلوچستان توجه نموده و کمتر به مردم کوچ پرداخته است. سایر اطلاعات پیرامون کوچها ذیل کتاب‌های تاریخی و جغرافیائی کرمان و بلوچستان صورت گرفته که اطلاعات اندکی در مورد آن‌ها بازگویی شده است. در پژوهش پیش رو برآورد کلی منابع مبنی بر خشونت و راهزنی کوچها به بحث گذاشته شده است. این موضوع در پژوهش‌های بالا مورد پذیرش قرار گرفته اما تحقیق پیش رو این فرض را به چالش کشیده و در پی چرایی این نگرش نسبت به کوچهاست.

نام کوچ، بلوچ، قفص

نام این قوم –کوچ– به شکل‌های گوناگون و اغلب همراه نام بلوچ‌ها در منابع آمده است. شکل‌های رایج و ثبت شده نام این قوم کُوچ، کوُفج، کُفچ، کُفج، کوفچ، قُبج، قُفس و قُفص می‌باشد. جمع آن کوفجان و کوفچان و صورت رایج آن در فارسی کوچ و در عربی قُفص است. تنها یک بار به صورت قُفس ثبت شده است و یاقوت حموی آن را واژه‌ای غیر عربی می‌داند. کوچ و قُفص معروف‌ترین و شناخته‌شده‌ترین صورت‌های این قوم است. نام کوچ همواره همراه نام قوم بلوچ آمده و این نام آخری نخستین بار حدود سده چهارم هجری در تاریخ دیده شده که مردمی با این نام و نشان در دشت‌های جنوبی کرمان و در دامنه‌های کوهستان بشاگرد پیدا شدند. اینان در دشت بلوچ و قومی دیگر در کوهستان کوچ مستقر بودند. آنان تا سده‌های متمادی هم‌آوردان یکدیگر به شمار می‌آمدند و نام ایشان نیز مترادف یکدیگر یاد می‌شده است. به دلیل نام‌ها و دلایل دیگری که از منابع استنباط می‌شود می‌توان کوفجان را به صورت کوهیان یا کوه‌نشینان معرفی نمود و بلوچان را به عنوان دشتی‌ها و بیابانی‌ها و به عبارت بهتر دشت‌نشینان و بیابان‌نشینان در مقابل آن‌ها گذارد و به این ترتیب کوچ و کوچی به معنای کوه و کوه‌نشین در می‌آید (بنگرید به: سیدسجادی، ۱۳۷۴: ۲۹۳–۲۹۴).

کوچ‌ها در شاهنامه

فردوسی در شاهنامه در دو صحنه از کوچ‌ها به عنوان نام‌آور، گُردان یا پهلوانان و دلیران یاد نموده است. یکی در داستان سیاوش است. کوچ و بلوچ در شاهنامه برای نخستین بار در گروه‌های مختلف ارتش سیاوش برای جنگ با افراسیاب تورانی ظاهر می‌شوند(Boyajian,2003:313). هنگامی که سیاوش برای جنگ با افراسیاب با پدر گفتگو کرد پدر رضایت داد تا سیاوش با همراهی پهلوانان عازم نبرد شود. سیاوش با همراهی تَهمتَن و سپهدار طوس سپاهی جمع‌آوری نمود که از دلاوران و جنگاوران ایران بودند و کوچ‌ها و بلوچ‌ها هم جزو این دسته بودند:

گزین کرد ازان نامداران سوار/ دلیران جنگی ده و دو هزار
هم از پهلو و پارس و کوچ و بلوچ/ ز گیلان جنگی و دشت سروچ
سپرور پیاده ده و دو هزار/ گزین کرد شاه از در کارزار
از ایران هر که کو زاده بود/ دلیر و خردمند و آزاده بود
ببالا و سال سیاوش بدند/ خردمند و بیدار و خامش بدند

(فردوسی طوسی، ۱۹۶۵، ج ۳: ۴۲)

در سپاه کیخسرو نیز کوچ‌ها با عنوان گُردان یا همان پهلوانان شرکت داشتند. در سپاه کیخسرو برای جنگ با ترکان:

یکی گرزدار از نژاد همای براهی/ که جستیش بودی بپای
سپاهش ز گردان کوچ و بلوچ/ سگالیده جنگ و برآورده خوچ
کسی در جهان پشت ایشان ندید/ برهنه یک انگشت ایشان ندید
(فردوسی طوسی، ۱۹۶۵، ج ۴: ۲۸)

از صحنه‌های دیگری که کوچ‌ها در شاهنامه یاد شده‌اند، در دوره خسرو انوشیروان است. در این صحنه‌ها کوچ‌ها به عنوان تابع و مطیع معرفی شده‌اند. در دوره خسرو نوشیروان چون او پس از سالیان درازی کارزار شکر خدای را از ایمنی مملکت نمود به تیسفون بر نشست و:

سوی تیسفون رفت گنج و بُنِه/ سپاهی نماند از یلان یک تنه
همه ویژه گردان آزادگان/ بیامد سوی آذرآبادگان
سپاهی بیامد زهر کشوری/ زگیلان وز دیلمان لشکری
زکوه بلوچ و زدشت سروچ/ گرازان برفتند گردان کوچ
همه پاک با هدیه و با نثار/ بپیش سراپرده شهریار
(فردوسی طوسی، ۱۹۷۰، ج ۸: ۱۸۸)

به نظر می‌رسد آن گاه که کوچ‌ها رویاروی حکومت قرار می‌گرفتند کلام فردوسی نیز تغییر می‌یافت. فردوسی در دوره خسرو انوشیروان لحنش نسبت به کوچ و بلوچ تیز و تند می‌شود:

زگفتار دهقان برآشفت شاه / بسوی بلوچ اندر آمد ز راه
چون آمد به نزدیک آن مرز و کوه/ بگردید گرد اندرش با گروه
برآنگونه گرداندر آمد سپاه / که بستند ز انبوه بر باد راه
همه دامن کوه تا روی شخ/ سپه بود بر سان مور و ملخ
منادی‌گری گرد لشکر بگشت /خروش آمد از غار وز کوه و دشت
که از کوچ‌گَه هرک یابید خرد/ وگر تیغ دارند مردان گرد
وگر انجمن باشد از اندکی/ نباید که یابد رهایی اندکی
چو آگاه شد لشکر از خشم شاه/ سوار و پیاده ببستند راه
از ایشان فراوان و اندک نماند/ زن و مرد جنگی و کودک نماند

سراسر به شمشیر بگذاشتند/ ستم کردن و رنج (کوچ) برداشتند
ببود ایمن از رنج شاه جهان/ بلوچی نماند آشکار و نهان
(فردوسی طوسی، ۱۹۷۰، ج ۸: ۷۵-۷۴)

در شاهنامه بین شرکت کوچ‌ها در جنگ‌های خارجی و داخلی دو نگرش متفاوت نسبت به آنان دیده می‌شود. هرگاه که کوچ‌ها در جنگ‌های میهنی و با انیرانیان شرکت داشتند آنان همچون دیگر اجزای سپاه جزو گُردان و پهلوان بودند و آن گاه که مسئله داخلی بود و روبروی پادشاهان قرار می‌گرفتند با عنوان یاغی و ستمگر به روی آنان شمشیر می‌کشیدند. در شاهنامه هرگاه کوچ رو در روی پادشاهان و حاکمان قرار می‌گرفت لحن سراینده نیز حامی شاه و حکومت بود. احتمالاً دلیل فردوسی برای معرفی نمودن کوچ‌ها به عنوان یاغی این بود که رو در روی سلاطین ایرانی قرار می‌گرفتند و موجب خدشه دار شدن اعتبار سلطان بودند. بر پایه همین لحن، اسپونر با ترسیم خطوط کلی فرهنگ مردم مَکران و بلوچستان در دوره معاصر نوشته است که آنان کماکان به شیوه قدیمی زندگی می‌کنند و روح کوچ و بلوچی که فردوسی از آن نام برده است در این مردم هنوز پابرجاست(Spooner,1964:57-55).

کوچ‌ها در منابع جغرافیایی

بیشترین اطلاعات پیرامون کوچ‌ها در منابع جغرافیایی گرد آمده و اوج آن در نیمه دوم قرن چهارم قمری است. گزارش‌های قریب به اتفاق این منابع از کوچ‌ها مبتنی بر راهزنی و دزدی است. این نگرش از سوی استخری، ابن حوقل، جیهانی و نویسنده حدودالعالم دیده می‌شود که همه این آثار در نیمه دوم قرن چهارم هجری قمری تألیف شده‌اند (استخری، ۱۳۴۷: ۱۴۱؛ ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۷۵؛ جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۳۰؛ مولف ناشناخته، ۱۳۷۲: ۳۶۸). این نگرش در منابع جغرافیایی قرن هشتم قمری نیز دیده می‌شود. مستوفی ساکنان کوه‌های قُفص را قُطاع‌الطَریق و ابوالفدا آنان را از اَشرار عالم دانسته است (مستوفی: ۱۳۶۲: ۱۹۹-۱۹۸؛ ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۳۸۱).

منابع با بر شمردن این ویژگی اطلاعات دیگری از کوچ‌ها ارائه داده‌اند که راهگشای شناخت روحیه و شیوه زندگی آنان است. حوزه عمل این قوم در کرمان تا حدود سیستان و فارس ذکر شده است که در این محدوده، بیابان‌ها و دشت‌های بسیار واقع بود. باید توجه داشت که کوچ‌ها علیرغم زندگی در کناره بیابان‌ها، در مناطق خود با مشکل معیشت روبرو نبودند. در جایی که زندگی می‌کردند "نعمت و

فراخی بسیار و زراعت و مواشی فراوان" داشتند (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۳۰). "هفت کوه است و نخیل بسیار دارد و کشاورزی و چهارپا و جایگاه‌های استوارست"(استخری، ۱۳۴۷: ۱۴۱). از این رو راهزنی آنان برای تأمین نیازهای ضروری زندگی نبوده است بلکه نوعی شیوه زندگی و ضرورت دفاعی برای حفظ خودشان بود که احتمالاً آنان را وا می‌داشت تا دشمنان و همسایگانشان را دچار نوعی ترس و واهمه نمایند و در سایه چنین ترسی ایمن باشند.

مهم‌ترین ویژگی منطقه سکونت آنان وجود کوه و بیابان بود: "و دیگر اندر ناحیت کرمان، کوه‌هاست از یکدیگر بریده، آن را کوه‌های کرمان خوانند، یکی از این کوه‌ها، کوه کُوفج خوانند. اندرمیان بیابان است و درازای او از دریاست تا حدود جیرفت" کوه و بیابان موجب شده بود که نفوذ به میان این قوم بسیار سخت باشد. این کوه‌ها "جایگاه‌های سخت استوار است و آن به لشکر و جنگ نتوان گشودن" و "عامل سلطان اندر آن کوه نشود" (مولف ناشناخته، ۱۳۷۲: ۱۳۱). سرقت در راه‌های بیابانی یکی از عواقب زندگی در بیابان و حاشیه بیابان بود. از این رو آنان در بیابان در گروه‌های کوچک و بزرگی در محدوده خراسان، ری و سیستان حرکت می‌کردند و نه تنها به کاروان‌ها حمله می‌کردند بلکه شهرها را نیز مورد دستبرد و غارت قرار می‌دادند(Sajjadi,1987:20) .از محدود عمل کوچ‌ها تا حدود بیابان سیستان و خراسان می‌توان استنباط نمود که کوچ‌ها در این مناطق در جستجوی کاروان‌های بازرگانی بودند، زیرا راه‌های بازرگانی میان این مناطق با هرمز و دریای پارس برقرار بود و در این میان کرمان و جیرفت هم به عنوان کانون قوم کوچ، حلقه اتصال و نقطه تلاقی این راه‌ها بودند.

علاوه بر آن زندگی در کوه‌ها و بیابان‌ها اثر دیگری در روحیه این قوم گذاشته و آنان را خشن و سخت بار آورده و تا حدودی روحیه تفَرُد و جدایی‌طلبی را در آنان تقویت کرده بود. مردمان کوچ‌نشین به دلیل زندگی در کوه و بیابان کمتر به پذیرش حکومت و اطاعت از آنان تن می‌دادند. زندگی در بیابان و کوه روحیه استقلال طلبی آنان را تقویت کرده بود. از این رو مشاهده می‌شود که هیچ کدام از این اقوام و ساکنین کوه‌های هفتگانه از دیگری اطاعت ندارند: "و این هر هفت یکدیگر را طاعت ندارند و مردمان آن را کُوفجیان خوانند" (مولف ناشناخته، ۱۳۷۲: ۱۳۱).

کوچ‌ها در منابع تاریخی

در منابع تاریخ محلی کرمان و نیز منابع تاریخ ایران نگرش غالب نسبت به کوچ‌ها همان نگرشی است که منابع جغرافیایی داشتند. نویسنده تاریخ سلجوقیان و غز در کرمان، کوچ‌ها را استیلاگرانی

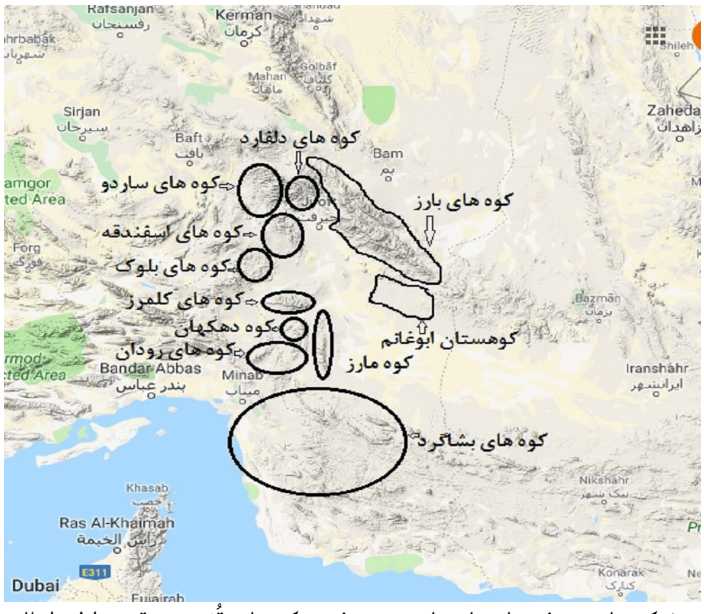
دانسته که "سینه تغلب پیش رانده بودند" و از "دزدی و قطع طریق مال به ولایت خویش می‌بردند" (محمدابن ابراهیم، ۱۳۴۳: ۵). افضل‌الدین ابوحامد کرمانی در دو اثر خود به کوچ‌ها پرداخته است. در بدایع‌الزمان فی وقایع کرمان کوفجیان را دارای مال و منال دانسته است که: " ... به روزگار دراز از عجز دیلم گردن استیلا افراشته و سینه تغلب پیش کرده و در عدد ایشان کثرتی بود" و "از دزدی و قطع طریق مال باز ولایت خویش می‌آوردند". در جایی دیگر آنان را اراذل قطاع‌الطریق نامیده است (کرمانی، ۱۳۲۶: ۸، ۵). در اثر دیگر خود عقدالعُلی به نقل از منابع جغرافیایی آن‌ها را ساکن کوه بارجان خوانده است: " آن جا سروری بود با کوفج و دزد و پیاده بسیار..."(کرمانی، ۲۵۳۶: ۱۲۲). نکته مهم در هر دو اثر افضل‌الدین این است که قبل از نام این قوم آنان را یک بار دارای مایه مال و منال و در جای دیگر صاحب شوکت دانسته است. از این رو این دو نقیض در کنار هم یعنی دارای مال و منال و شوکت از یک طرف و دزدی و قطاع‌الطریقی از طرف دیگر قابل تأمل است و اولی می‌تواند دومی را با تردید مواجه نماید یا حداقل این که این دزدی از سر نیاز نبوده است و اشاره به همان شیوه و سبک خاص کوچ‌ها دارد که در فوق به آن اشاره شد (بنگرید به: کرمانی، ۱۳۲۶: ۵؛ کرمانی، ۲۵۳۶: ۱۲۲).

در منابع تاریخ‌نگاری ایران نیز نگرش غالب به کوچ‌ها تفاوت چندانی با منابع جغرافیایی و منابع تاریخ محلی کرمان ندارد. در تجارب‌الأُمَم از کشتگان آنان با عنوان پهلوان نام برده شده و در جایی دیگر از آنان با عنوان گرمسیریان خشن نام برده شده است (ابن مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۶: ۳۶۰، ۴۲۶). در سیرالملوک با عنوان دزدان کوچ و بلوچ یاد شده‌اند و ضمن داستانی به عنوان شاهد تاریخی، سلطان محمود غزنوی دزدی و راهزنی کوچ‌ها را که در قلمرو او نبودند، برانداخت تا آبروی سلطنت و نام و آوازه خود را حفظ کند (نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۸۶). ابن اثیر از دزدی و راهزنی آنان نوشته و آنان را "تبهکاران" نامیده است (ابن اثیر، ۱۳۸۳، ج ۱۲: ۵۱۵۲). حمدالله مستوفی به نقل از صورالاقالیم اکثر ایشان را "قطاع‌الطریق" دانسته است (مستوفی: ۱۳۶۲: ۱۹۹-۱۹۸).

از این رو به وضوح مشاهده می‌شود که بین منابع مختلف نسبت به ویژگی عمده قوم کوچ توافق وجود دارد. نکته مهم دیگر این است که این گزارش‌ها از منابع جغرافیایی به منابع تاریخی ایران و نیز به منابع تاریخ محلی کرمان سرایت کرده است. بنابراین ضرورت دارد نگرش به این قوم از منظر سایر داده‌های منابع و نیز از درون جامعه کوچ بازنمایی شود تا قضاوت مطلوب‌تری نسبت آن‌ها صورت گیرد.

روابط کوچ‌ها با حکومت‌های مستقر در ایران و کرمان

قوم کوچ (قفص) در بازه زمانی پژوهش حاضر یعنی از ابتدای دوره اسلامی تا قرن هفتم قمری با همه حکومت‌هایی که در کرمان مستقر بودند، رویارو شدند. درگیری‌های آنان با اعراب، صفاریان، آل بویه و سلجوقیان کرمان بود. از نظر تعداد، جنگ‌های کوچ‌ها هفت رویارویی بود که بدین ترتیب واقع شد: اعراب، صفاریان، آل بویه (سه بار)، سلجوقیان و شبانکارگان فارس. بررسی جنگ‌های کوچ‌ها در منابع نشان می‌دهد که این رویارویی‌ها تأثیر زیادی در نگرش غالب نسبت به کوچ‌ها داشت. در این رویارویی‌ها کوچ‌ها مزاحمت‌های زیادی برای مهاجمین فراهم آوردند و آنان را به دردسر انداختند. در این جا باید توجه داشت که حوزه استقراری و دفاعی آن‌ها از کوه‌های جیرفت تا خلیج‌فارس و حتی فراتر بود:"جمله گرمسیر از جارُفت تا لب دریا فرو گرفته بودند و تا حدود فارس و اطراف خراسان می‌شدند" و زُعَمای آنان "از سواحل بحر تا اقصای مَکرانات" ساکن بودند (افضل کرمانی، ۱۳۲۶: ۵ و ۷). ضمن این که از نظر تعداد نیز جمعیت معتنابهی بودند و شکست آنان کار ساده‌ای نبود: "در عدد ایشان کثرتی بود و به شوکتی اندک قمع ایشان میسر نِه"(محمدبن ابراهیم، ۱۳۴۳: ۵-۴). علاوه بر حوزه گسترده استقرار و نیز جمعیت فراوان، کوچ‌ها پناهگاه‌های سخت و غیر قابل عبوری داشتند که رویارویی، مطیع نمودن و دسترسی به آنان را سخت می‌نمود. قبل از حمله ملک قاوَرد سلجوقی به قبایل کوچ، رئیس کوچ‌ها گفته بود: "میان قاَورد و ما کوه‌های شامِخ و جبال راسخ در میان است و عَقبات سخت و شُعاب پردرخت حایل. مگر عُقاب شود که از این عَقبات بپرد و به عُقوبات ما مشغول شود..."(کرمانی، ۱۳۲۶: ۷). در برهه‌ای که نیروی آل بویه برای جنگ با آن‌ها به جیرفت لشکرکشی نمود: "چون تبهکاران از این پیگرد آگاه شدند به تنگه‌هایی گریختند که گمان می‌کردند سپاه عضدالدوله توان درون‌شد بدان را ندارد و می‌توانند آسوده بزیند" (ابن‌اثیر، ۱۳۸۳، ج ۱۲: ۵۱۵۲). حتی سپاه آل‌بویه بعد از پیروزی بر کوچ‌ها دژها و کوه‌های زیر فرمان آنان یعنی مناطق طبیعی و دفاعی کوچ‌ها را تسخیر کردند و با این شرط به آن‌ها امان دادند (ابن اثیر، ۱۳۸۳، ج ۱۲: ۵۱۵۱).



نقشه شماره ۱: کوه‌های جیرفت تا دریای پارس، معروف به کوه‌های قُفص در قرون اولیه اسلامی (نگارنده: ۱۳۹۹)

بر این اساس، حکومت‌های وقت از جمله صفاریان، آل‌بویه و سلجوقیان کرمان، برای به اطاعت در آوردن این قوم باید سختی‌های زیادی را متقبل می‌شدند و زحمت فراوان می‌بردند. یعقوب لیث صفاری و نیز ملک قاوَرد از جنگ و رویارویی مستقیم با قوم کوچ امتناع کردند و هر دو با حیله و نیرنگ سران کوچ را به دام انداختند (افضل کرمانی، ۲۵۳۶: ۱۲۳–۱۲۲). نیز، در لشکرکشی معزالدوله دیلمی به کرمان و جیرفت در سال ۳۲۴ ق (باسورث، ۱۳۸۳: ۴۱) «زَعیم قُفص او را استقبال نموده در شِعب دَرفارد و سَربیژن کمین ساخته ناگاه بر لشکر او زده، دست او بینداختند و لشکر او مقهور شد و دیگر کسی از دیالمه متعرض ایشان نشد.»(محمدبن ابراهیم،۱۳۴۳: ۵–۴). در چنین شرایطی بنا به روال معمولِ تاریخ‌نگاران دوران اسلامی، از منظر حکومت به اقوام مورد تهاجم نگریسته می‌شد و مدافعینِ سرزمینی به عنوان شورشی و متمرد معرفی می‌شدند. علیرغم ترکتازی و تهاجم آل‌بویه به کرمان و جیرفت، نویسندگان و مورخان عصر به جانبداری از آنان قلم زدند و سختی‌هایی که برای مهاجمین

اتفاق می‌افتاد، و سرسختی در مبارزه از سوی کوچ‌ها، در منابع به شکل حمایت از مهاجمین و نگرش منفی نسبت به مدافعین بازتاب یافت.

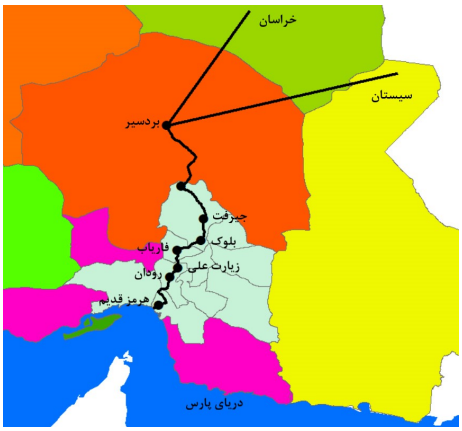
گزارش منابع حاکی است که کوچ‌ها زیر بار وابستگی به حکومت‌ها نمی‌رفتند و در منطقه خود از استقلال واقعی برخوردار بودند (باسورث، ۱۳۸۳: ۴۱). آنان تنها از روسای خودشان اطاعت می‌کردند و رئیس خودشان را داشتند: "اصولاً نه از حاکم فارس و نه از حکام کرمان خطی نمی‌خواندند"(باستانی پاریزی، ۱۳۷۷: ۲۹۸). سلاطین نیز به سختی می‌توانستند آنان را به اطاعت درآورند، از این رو تا حدودی به آنان خودمختاری داده بودند بدین معنی که حکومت‌ها و سلاطین از طریق رؤسای آنان بر این قوم حکم می‌راندند و رؤسا تبدیل به عوامل حکومت شدند. حکومت‌های وقت با خلعت و مقرری سران آنان را وابسته به خود نگه می‌داشتند. مهم‌ترین وظیفه این سران و مِهتران نیز جمع‌آوری مالیات بود: "آن مِهتران هر سالی مقاطعه هر کوهی گرد کنند" (استخری، ۱۳۴۷: ۱۴۱؛ ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۷۵؛ مولف ناشناخته، ۱۳۷۲: ۱۳۱). این سران و روسا نه تنها از فرمانبران خود بلکه از نواحی دیگر نیز باج و خراج زیادی جمع‌آوری می‌کردند و همه آن را نیز به حکام پرداخت نمی‌کردند:

«با این که باج و خراج زیادی از مردم جیرفت و توابع آن جمع‌آوری می‌کردند چیزی از آن را به حکام پرداخت نمی‌کردند. آن‌ها وزنه سیاسی قابل توجهی در منطقه بودند تا اندازه‌ای که حمایت سیاسی یا نظامی آن‌ها می‌توانست نتیجه را به نفع یک گروه یا گروه‌های دیگری تغییر دهد، چنان که در وقایع تاریخی زیادی چنین شد »(Sajjadi,1987:20).

کوچ‌ها و راه‌های بازرگانی

مسئله بازرگانی نیز در لشکرکشی به سرزمین کوچ‌ها و نگرش منابع به آنان نقش پررنگی داشت. منابع، اخبار فراوانی از غارت کاروان‌های بازرگانی از سوی کوچ‌ها گزارش نموده‌اند. این موضوع در جنگ‌های آل‌بویه با کوچ‌ها نمایان بود. بیشترین جنگ‌های کوچ‌ها با آل‌بویه بود. بسیاری از مسیرهای بازرگانی نیز تحت کنترل آنان قرار داشت و یکی از مهمترین مسیرها نیز از جیرفت و از میان قبایل کوچ می‌گذشت. آل‌بویه با تسخیر اصفهان، فارس، کرمان و خوزستان و به دنبال آن دستیابی به عراق و بغداد مهمترین راه‌های تجاری ایران را تحت کنترل داشتند و سواحل جنوبی خلیج‌فارس نیز در تصرف آنان بود. به همین دلیل از موقعیت بازرگانی ویژه‌ای برخوردار شدند. بخش مهمی از درآمد آنان از گمرکات و مالیات بر مال‌التجاره‌های زمینی و دریایی به دست می‌آمد. تجارت خلیج‌فارس در سده

چهارم قمری رونق زیادی داشت. مسعودی که خود به بسیاری از مناطق تجاری سفر کرده بود این رونق را گزارش نمود و نقش اصلی را در رونق این سده دولت آل‌بویه داشت که هم در فارس و هم در بغداد مستقر بودند (مسعودی، ۱۳۷۰: ۳۹-۳۸؛ خیراندیش و خلیفه، ۱۳۸۶: ۷۶). بخش مهمی از درآمد آل بویه از گمرکات فارس، کرمان و عمان بود. در عصر عضدالدوله درآمد سالانه از پارس و کرمان با عشر مُشرعه (کشتی‌ها) به سیراف و مهروبان مبلغی بالغ بر ۳/۳۴۶/۰ دینار بوده است (ابن بلخی، ۱۳۸۴: ۱۷۲). با این که کرمان در دست دیلمیان بود آنان سالانه دویست هزار دینار به فرمانروای خراسان می‌پرداختند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۶۹۶). قرار گرفتن کوچ‌ها در مسیر بازرگانی برای آنان درآمد و امکانات سرشاری به بار آورده بود. درآمدهای آنان تا اندازه‌ای مُعتنابه و مهم بود که به دنبال تهاجم احمد بن بویه (معزالدوله) به جیرفت، سران کوچ حاضر شدند با پرداخت سالیانه یک میلیون درم به اطاعت از آل‌بویه گردن نهند. احمد بن بویه علیرغم توافقی که در این مورد با سران کوچ کرده بود، نسبت به آنان پیمان‌شکنی نمود (روستا، ۱۳۹۱: ۳۸). این گونه پیمان‌شکنی‌ها نسبت به کوچ‌ها از سوی معزالدوله و بعدها فرزندش عضدالدوله به ظهور رسید اما تغییری در نگرش منفی مورخان و سران حکومت‌های اسلامی نسبت به کوچ‌ها ایجاد ننمود.



نقشه شماره ۲: راه بازرگانی میان سیستان، خراسان و کرمان با دریای پارس و بندر هرمز قدیم که از جیرفت و از میان کوه‌های قُفص می‌گذشت (نگارنده: ۱۳۹۹)

در این عصر کوچ‌ها بر مسیرهای بازرگانی و راه‌های کرمان، سیستان و خراسان و نیز راه‌های دریایی، مسلط شده بودند. بنابراین درآمد اصلی قبایل کوچ و سایر مردم منطقه جیرفت تا دریای پارس،

از عوارض گمرکی و باج از کاروان‌های بازرگانی بود. این موضوع امری طبیعی بود که مردم کوچ از مسیرهای تجاری و تجارت پررونق منطقه سهمی ببرند. به همین دلیل هم بود که حاضر شدند خراج سالیانه‌ای بالغ بر یک میلیون درهم به حکومت آل‌بویه را بپردازند. بنابراین به خطر افتادن موقعیت بازرگانی آل‌بویه موجب لشکرکشی آنان به سرزمین کوچ‌ها شد (ابن مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۶: ۳۶۲-۳۵۹). منابع جغرافیایی که در دوره آل بویه تدوین شدند نیز ضمن بر شمردن دزدی و راهزنی کوچ‌ها نوشتند که آنان: "موجب ناامنی همه راههای کرمان و راه‌های میانه کرمان و بیابان سیستان و حدود فارس می‌شوند" (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۷۵). یکی از دلایلی که کوچ‌ها را دزدان و تبهکاران و شورشیان دانسته‌اند این است که مالیات، درآمد و بخشی از کالاهای مبادلاتی را در این مسیر تصاحب می‌شدند. در منابع آمده است که آل بویه بعد از شکست کوچ‌ها تا هرمز پیشروی کرده‌اند و امنیت را برقرار ساخته‌اند. حتی ابن اثیر چنین مطلبی را به صراحت نگاشته است: "عابد گروه تبهکار را آرام نگذاشت و آنقدر در دریا و خشکی پی‌شان گرفت و از ایشان کشت تا جمعشان را بپراکند و امنیت را برقرار کرد" (ابن مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۶: ۳۶۲-۳۵۹، ۴۳۵؛ ابن اثیر، ۱۳۸۳، ج ۱۲: ۵۱۵۲-۵۱۵۱). راه‌های بازرگانی و تجاری برای آل بویه اهمیت زیادی داشت و برقراری امنیت در راه‌های بازرگانی از اهداف اصلی آنان در لشکرکشی به جیرفت بود. از این رو مورخان و جغرافی‌نویسان دوران اسلامی هر نوع باج، مالیات یا مشکلی را که بر سر راه کاروان‌های بازرگانی وجود داشت راهزنی و سرقت و ناامنی تلقی می‌کردند. لسترنج نوشته است به دنبال جنگ‌های سلطان بویهی با کوچ‌ها "با این اقدامات و با گماشتن نگاهبانانی با کاروان‌ها از سوی سلطان، امنیت در راه‌ها برقرار شد"(لسترنج، ۱۳۸۶: ۳۴۷). به دنبال نبردهایی که صورت گرفت و برای از بین بردن پناهگاه‌های طبیعی کوچ‌ها آنان را کوچانیدند و گروهی از بزرگران و خوش‌نشینان را در آن جا مستقر ساختند. گروهی از کوچ‌ها را نیز وارد سپاه آل بویه نمودند. این گروه در جنگ‌های عضدالدوله با عزالدوله بختیار شرکت داشتند (ابن مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۶: ۳۶۲-۳۵۹، ۴۳۵؛ ابن اثیر، ۱۳۸۳، ج ۱۲: ۵۱۵۲-۵۱۵۱). بررسی منابع تاریخی و جغرافیایی نشان می‌دهد که نخستین گزارش‌ها در مورد دزدی و راهزنی کوچ‌ها مربوط به قرن چهارم قمری است. این برهه زمانی منطبق بر دوره حکمرانی آل‌بویه بود. منابع جغرافیایی که پیش‌ازاین ذکر گردید و نیز تجارب‌الامم ابن مسکویه رازی همگی در دوره آل‌بویه تألیف شده‌اند. بنابراین به نظر می‌رسد ارتباط تنگاتنگی در مورد بازرگانی آل‌بویه و نیاز به امنیت راه‌های بازرگانی، با نگرش منفی نسبت به کوچ‌ها وجود دارد، زیرا گزارش‌ها مبنی بر دزدی و راهزنی کوچ‌ها از دوره آل‌بویه به بعد در منابع افزایش یافت. ازاین‌رو با هم‌زمانی این دو پدیده

می‌توان استنباط نمود که نوع نگاه حکومت‌گران و سرداران آل‌بویه نسبت به کوچ‌ها در منابع انعکاس یافته است.

در دوره سلجوقیان کرمان (۵۸۳-۴۳۳ ق) و به‌طور مشخص از عصر ملک قاورد نیز امنیت بازرگانان و ایمنی راه‌های تجاری حائز اهمیت بود. در این عصر همچون دوره آل‌بویه بخشی از سواحل عربی خلیج‌فارس به تصرف ملک قاوَرد درآمد. ازآنجاکه مسیر کاروان‌های تجاری بین کرمان و سایر مناطق ایران بخصوص خراسان و سیستان با سواحل عربی ازجمله عمان، از جیرفت می‌گذشت، مسئله قوم قفص اهمیت پیداکرده بود. ملک قاوَرد باهدف ایجاد امنیت و گشودن مسیرهای تجاری به جیرفت لشکرکشی نمود و بعد از انقیاد قوم کوچ تا هرمز و عمان هم پیش رفت و دوباره رونق تجاری را به این منطقه بازگرداند. نکته مهم دراین‌باره این است که مهم‌ترین راه جنوبی و تجاری ایران بین هرمز قدیم و کرمان برقرار بود که از رودان، جَغین، مَنوجان، رودبار و جیرفت می‌گذشت و بنا بر آنچه منابع گزارش داده‌اند این مناطق و کوهستان‌های آن منزلگاه قوم کوچ بود. علاوه بر آن مهم‌ترین و بزرگ‌ترین بارگاه تجاری کرمان و خلیج‌فارس، قُمادین، در جیرفت واقع بود و اوج رونق آن در عهد سلاطینی چون ملک قاوَرد و ارسلانشاه بود (روستا و محمدی، ۱۳۹۳: ۱۲۳-۱۲۲، ۱۲۹). بنابراین در عصر سلجوقیان کرمان (۵۸۳-۴۳۳ ق) نه‌تنها از اهمیت تجاری و سیاسی جیرفت به‌عنوان مرکز قوم کوچ، کاسته نشد، بلکه جیرفت موقعیت مهم‌تری هم یافت. ملک قاورد سلجوقی بعد از تسلط بر طوایف و سواحل خلیج‌فارس و عمان، امنیت را در جیرفت برقرار ساخت و این شهر را به‌عنوان پایتخت زمستانی سلجوقیان برگزید؛ هم‌چنین مسیر تجاری هرمز – جیرفت را بازسازی کرد و تسهیلاتی را برای کاروانیان و نظارت بر این مسیر ایجاد کرد که شامل کاروانسراها، رباط‌ها، کاریزها و چاه‌ها بود (امیرحاجلو، ۱۳۹۳: ۱۸۰).

نگرش به کوچ‌ها بر اساس مذهب

دین و مذهب کوچ‌ها خلاف رویه مرسوم و رایج در عهد آنان بود. در ابتدای دوران اسلامی، خوارج و زرتشتیان در میان این قوم، یا در جیرفت پناه گرفته بودند. اخباری هم پیرامون تشیع اسماعیلی آنان منتشر شد. جیرفت در قرن اول هجری از پایگاه‌های خوارج در ایران به شمار می‌رفت. در دوره خلافت عبدالملک بن مروان مُهَلَب بن ابی صُفره خوارج را به رهبری قُطری بن فُجائه تعقیب نمود و آن‌ها به سوی جیرفت فرار کردند (دینوری، ۱۳۴۶: ۲۹۸). بر اساس نوشته بلاذری، اعراب بعد از گشودن جیرفت راهی قُفص شدند. در آنجا گروهی از پارسیان-زرتشتیان- که بدان جای کوچیده بودند در محل هرمز

به مقابله وی آمدند (بلاذری، ۱۳۴۶: ۲۶۵-۲۶۴). علیرغم شکستی که پارسیان از اعراب خوردند تا دوره بنی‌عباس بر دین زرتشتی بودند. بر اساس گزارش منابع تاریخی و جغرافیایی، از دوره سگزیان و به‌طور مشخص از عهد یعقوب لیث، با دستگیری رؤسا و امرای آنان به بی‌نظمی‌ها و ناآرامی‌های آنان پایان داده شد و اهالی این منطقه تحت ریاست امرای اسلامی درآمدند (استخری، ۱۳۴۷: ۱۴۲-۱۴۱؛ جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۳۰؛ ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۷۶). بر اساس همین نوشته‌های استخری و ابن حوقل، اشپولر نتیجه گرفته است که کرمان پس از به خلافت رسیدن عباسیان (۶۵۶-۱۳۲ ق) شهر اسلامی شد و برای اولین بار در تحت سیاست صفاریان (۳۹۳-۲۴۷ ق) صاحب حوزه‌ی اسلامی گشت (اشپولر، ۱۳۷۳، ج ۱: ۳۴۹). بر اساس گزارش ابن مُسکویِه، کوچها در دوره آل‌بویه هنوز مسلمان نشده بودند، راه و رسم مسلمانی نداشتند، یا این‌که آداب اسلامی را رعایت نمی‌کردند. حداقل این است که اسلام را به‌صورت باطنی نپذیرفته بودند. در سال ۳۶۰ ق و به دنبال شکست کوچها از آل‌بویه، با کوچها بر این شرایط از در آشتی درآمدند که: «شعار جنگ را کنار نهاده، قرار گذاردند که به درآمدهای روا و خوراک پاکیزه بسنده کنند و راه و قیافه مسلمانی گیرند، نمازگزارند، زکات دهند، رمضان روزه‌دارند، و دیگر شرایط مؤمنی نگاه‌دارند و این با پیمان‌ها استوار داشتند» (ابن مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۶: ۳۶۰).

نکته مهم دیگر در مورد مذهب کوچها این است که منابع جغرافیایی ازجمله استخری و ابن حوقل آنان را بر مذهب شیعه معرفی کرده‌اند (استخری، ۱۳۴۷: ۱۴۳؛ ابن حوقل، ۱۳۴۷: ۷۸). مذهب شیعه آن‌ها از نوع تشیعِ اسماعیلی و فاطمی بود و فقط به سلطنت خلفای فاطمی قائل بودند: «...سراسر جزیره خراسان ایشان‌اند که دعوت اهل مغرب (قرمطیان) را پذیرفته‌اند و بنا به گفته گروهی که از اخبار آنان آگاه‌اند در بلاد ایشان مال‌های انبوه و ذخایر گران‌بها فراهم آمده و می‌گویند که این اموال برای امام زمان و صاحبش اندوخته شده است.» (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۷۵). یکی از شواهدی که در مورد اسماعیلی بودن این قوم ارائه می‌شود وجود قلعه‌های اسماعیلی در کوه‌های موسوم به قُفص است. مهم‌ترین قلعه‌ای هم که بنا به دلایل و شواهد جزو قلعه‌های اسماعیلی محسوب می‌شود، قلعه سموران است. این قلعه تقریباً از تمام ویژگی‌های قلعه‌های اسماعیلی مبنی بر شهر- قلعه بودن، وسعت داشتن، نظامی بودن و وجود قبرستان، برخوردار است و احتمال زیاد داده می‌شود که این قلعه متعلق به اسماعیلیان بوده است و برای سکونت و دفاع بناشده بود (بنگرید به: حاج‌حسینی، زارعی و شیخ‌اکبری، ۱۳۹۵: ۱۷۳-۱۳۹).

بنابراین یکی از دلایلی که این قوم را دزد، راهزن و غیر مسلمان نامیده‌اند و گزارش‌های بسیار ستمگرانه‌ای از آنان ارائه می‌شود باید موضوع باوری آنان باشد. هر کدام از مذاهبی که در بالا بر شمرده

شد در نقطه مقابل عقاید رسمی و دولتی بود. تقریباً از همان قرن اول اسلامی مذهب رسمی و حکومتی جهان اسلام، مذهب تسنن بود. مذهب اصلی مردم جیرفت هم از همان قرن اول اسلامی پیروی از اصحاب رای یعنی پیروی از فقه حَنَفی بود. در حالی که مردم روبار و کوهستان‌های قُفص و منوجان بر مذهب شیعه بودند (استخری، ۱۳۴۷: ۱۴۳؛ ابن حوقل، ۱۳۴۷: ۷۸). بنابراین در جیرفت دو نوع گرایش مذهبی مسلط وجود داشته است. مردم دشت جیرفت و سایر مردم دشت‌نشین که زندگی شهری و کشاورزی داشتند، از مذهب تسنن به عنوان مذهب رسمی و حکومتی پیروی می‌کردند و دارای اکثریت بودند. در نقطه مقابل اقوام و طوایف کوه‌نشینِ کوچ به عنوان گروه اقلیت، بر مذهب تشیع بودند و در فاصله نسبی با مردم دشت‌نشین، در کوهستان زندگی می‌کردند. بنابراین به نظر می‌رسد این دو گروه درگیری‌های مذهبی و عقیدتی با یکدیگر داشتند و در آن میان، کوچ‌ها به عنوان اقلیت در تنگنای تبلیغات سیاسی، عقیدتی و باوری اکثریت مخالفان قرار گرفتند.

تاثیر نژاد در نگرش به قوم کوچ

محققان، کوچ‌ها را از نظر نژادی به اقوام مختلف نسبت داده‌اند. بیشتر تاریخ‌نگاران و جغرافی‌نویسان دوران اسلامی اصل و ریشه کوچ‌ها را عرب و کرد دانسته‌اند. عرب بودن آنان محتمل‌تر است و اکثریت منابع آن را ذکر کرده‌اند. باید توجه داشت که پیرامون حضور عرب‌ها در منطقه جیرفت که در پی گزارش‌هایی از آن ارائه می‌گردد، بیش از هر قوم دیگری شواهد تاریخی موجود است. از آن رو که قوم کوچ در محدوده جغرافیایی جیرفت زندگی می‌کردند، اخبار و گزارش‌های حضور عرب‌ها در جیرفت می‌تواند بر آن قوم منطبق باشد. استخری و جیهانی اهالی قُفص (کوچ) را از نژاد عرب ذکر کرده‌اند (استخری، ۱۳۴۷: ۱۴۱؛ جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۳۰). بنا بر گزارش ابن حوقل "اهالی جبال قُفص در حدود ده هزار تن و همه نیرومند و دلیر هستند. کرد هستند هر چند خودشان ادعا می‌کنند از عرب هستند" (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۷۵). شواهدی از حضور اعراب قبل از اسلام در کرمان وجود دارد. در دوره ساسانیان، شاپور ذوالاکتاف پنج هزار خانوار عرب را از نجد و بحرین به خاک کرمان کوچانید (مشکور، ۱۳۷۱: ۶۲۲). در ابتدای دوره اسلامی نیز بر اساس نوشته بلاذری، به دنبال شکست کوچ‌ها از اعراب: "گروهی عظیم بر کشتی‌ها نشستند و راه دریا در پیش گرفتند. قومی به مَکران شدند و قومی به سیستان. پس خانه‌ها و زمین‌هایشان به دست تازیان افتاد و ایشان خود به آباد کردن آن جای همت گماشتند و عُشر آن بپرداختند و کاریزها را نیز از نو حفر کردند (بلاذری، ۱۳۴۶: ۲۶۵). یاقوت حموی

نوشته است که در جیرفت گروهی از قبیله اَزد و سپس گروهی از مُهَلبیان می‌زیند (حموی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۱۱۸). بر اساس گزارش‌های منابع، جیرفت مدت‌ها در دست عرب بوده و اسامی بانیان عرب بر روی دهات جیرفت باقی ماند. مهم‌ترین این اسامی ابوحربی، جوابی، قعقاعی، سلیمانی، سفیانی، ابوکعبی، صغری، ولیدی بود. ولیدی را ولید بن مغیره احیا کرده بود (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ج ۴: ۲۳۶۴؛ حافظ ابرو، ۱۳۷۵، ج ۳: ۱۵).

نژاد دیگری که به کوچ‌ها نسبت می‌دهند، کرد بودن آنان است. در سطور بالا اشاره شد که ابن حوقل آنان را کرد می‌دانست. لسترنج نیز بر اساس مطالب جغرافی‌نویسان، آن‌ها را یک تیره از کردها می‌داند (لسترنج، ۱۳۸۶: ۳۳۹). در جایی دیگر با استنباط از فردوسی، کوچ و بلوچ را کُردان مبارزی دانسته که همراه سربازان سیاوش به جنگ افراسیاب تورانی رفته‌اند. و این نخستین باری است که نام کوچ و بلوچ همراه گروه‌های دیگر ایرانیان چون مردم فارس، پهلو، گیلان و مبارزان دشت سروج در شاهنامه پیدا می‌شود (سید سجادی، ۱۳۷۴: ۳۰۱). اما این برداشت به دلیل اشتباهی است که در خوانش گُردان و کُردان رخ داده است. در شاهنامه چاپ مسکو به جای کردان، واژه گُردان به معنی پهلوانان به کار رفته است:

سپاهش ز گُردان کوچ و بلوچ / سگالیده جنگ و برآورده خوچ

به این ترتیب کُرد بودن آنان پایه و اساسی ندارد و تنها یک حدس و گمان است. درست‌تر آن است که عنوان کرد را در مورد این قوم به معنی شبان و چادرنشین دانست چنان که زرین‌کوب بر همین نظر است (زرین‌کوب، ۱۳۶۲: ۵۲۶) بر این اساس رد عرب بودن آنان مشکل است. حداقل این است که خودشان ادعای عرب بودن داشتند و می‌توان پذیرفت در مناطقی از کوه‌های قُفص قبایلی از اعراب سکونت داشتند. قوم کوچ به هر کدام از دو قوم فوق تعلق داشته باشند این نکته را آشکار می‌سازد که سبک و شیوه زندگی آنان مبتنی بر کوچ‌روی و زندگی در حاشیه بیابان بوده است. کوچ‌ها چه عرب باشند که بسیار محتمل است، و چه کرد باشند، با سایر مردم پیرامون خود داری اشتراک قومی و مذهبی نبودند و شیوه زندگی آنان نیز متفاوت بود. شیوه زندگی اعراب، بادیه‌نشینی و مستلزم تنازع همیشگی با همسایگان برای بقاست. چنانچه با شواهدی که ارائه شد عرب بودن کوچ‌ها پذیرفته شود، می‌توان آنان را اعرابی دانست که هنوز راه و رسم زندگی پیشینیان خود را فراموش نکرده بودند و به زندگی قبیلگی و انزواطلبانه خو گرفته بودند و حاضر نبودند گردن نهادن و فرمانبرداری از حکومت‌ها را جایگزین استقلال ایلی خود سازند. آنان با این روحیه و برای محافظت از قلمرو و دارایی خود، با حکومت‌ها، همسایگان و دیگر مردم منطقه در حالت تنازع، جنگ و درگیری بودند.

نتیجه

در منابع قرون نخستین اسلامی، اعم از منابع تاریخی، جغرافیایی و منابع تاریخ محلی کرمان نگرشی عمومی نسبت به قوم کوچک مشاهده می‌شود. کوچ‌ها در این منابع عموماً راهزن، دزد، متمرد، نافرمان، خشن و تبهکار معرفی شده‌اند. بررسی شیوه زندگی و ویژگی‌هایی که این قوم از آن برخوردار بود و کنار هم نهادن آن با نگرش غالب به این قوم نشان می‌دهد که نسبت به آنان یک نوع مفروض وجود دارد و کمتر به دلایل چنین نگرشی پرداخته شده است. بنابراین این سوال طرح شد که: چرا در منابع دوره اسلامی غالباً نگرش منفی مبنی بر خشونت و راهزنی نسبت به کوچ‌ها وجود دارد؟ در پاسخ به پرسش فوق این فرضیه به بررسی و آزمون گذاشته شد که منابع عموماً یک‌سویه و از منظر حکومت‌ها به کوچ‌ها نگریسته‌اند و در این نگرش بعضی از واقعیت‌های تاریخی از جمله شیوه زندگی قوم کوچ، تفاوت‌های دینی و نوع روابط آنان با حکومت‌های مستقر نادیده گرفته شده است.

با بازخوانی گزارش‌های منابع می‌توان نگاه افراطی و بدبینانه به قوم کوچ را تا حدودی تعدیل نمود و فرضیه‌ها و احتمالات تازه‌ای پیرامون کوچ‌ها و شیوه زندگی آنان مطرح نمود. بر همین اساس و با آزمون فرضیه فوق، مهم‌ترین نتایج پژوهش را می‌توان بدین قرار دسته‌بندی نمود: ۱- مهم‌تر از همه این که می‌توان دو نوع نگاه به جامعه کوچ را از هم تفکیک نمود. نگاه اول همان دیدگاهی است که در منابع بازتاب یافته و نگرش غالب به این قوم است. نگاه دوم نیز نگاهی درونی و همدلانه از درون جامعه کوچان هست که در این پژوهش سعی شد از این منظر به قوم کوچ پرداخته شود ۲- منابع جغرافیایی در گزارش اخبار کوچ‌ها نسبت به سایر منابع تقدم دارند و نگرش این دسته از منابع نسبت به کوچ‌ها در منابع متأخر نیز رایج و از سوی آنان پذیرفته شد. ۳- هیچ یک از منابع تاریخی و جغرافیایی از منظر جامعه کوچ‌ها گزارشی را ثبت نکرده و روایت رسمی و دولتی در این باب مورد پذیرش قرار گرفته است. ۴- اولین بار منابع تاریخی در عصر آل بویه قوم کوچ را چپاولگر و راهزن معرفی نموده‌اند. دلیل نگرش منفی آنان به کوچ‌ها این بود که این قوم در مسیر راه‌های بازرگانی موجب غارت کاروان‌ها و از بین رفتن بخشی از درآمد حکومت آل‌بویه می‌شدند، از این رو امرای آل‌بویه سه بار به جیرفت لشکر کشیدند و هر سه بار هم با قوم کوچ رویارو شدند. ۵- کوچ‌ها از نظر نژادی عرب بودند و خصایص زندگی قبیلگی را حفظ کرده بودند و همچون رویه مرسوم عرب‌های بادیه‌نشین تن به پذیرش حاکمیت نمی‌دادند و از جنبه دینی با پذیرش تشیع فاطمی با اقوام مجاور و همسایگان خود دارای تضاد

بودند. به همین دلایل از سوی مخالفان و رقبا با قضاوت یک‌سویه متهم به دزدی و راهزنی شدند و منابع دوران اسلامی نیز این رویکرد و قضاوت را منعکس نمودند.

منابع

ابن بلخی (۱۳۸۵). فارسنامه. به سعی، اهتمام و تصحیح گای لسترنج و رینولد آل نیکلسون. چاپ اول. تهران: اساطیر.

ابن اثیر، عزالدین (۱۳۸۳). تاریخ کامل. برگردان حمیدرضا آژیر. جلد ۱۲. چاپ اول. تهران: اساطیر.

ابن حوقل، ابوالقاسم (۱۳۴۵). صوره‌الارض. ترجمه دکتر جعفر شعار. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

ابوالفداء، عمادالدین (۱۳۴۹) تقویم‌البلدا.، ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

استخری، ابی اسحاق ابراهیم بن محمد (۱۳۴۷). مسالک‌الممالک. به اهتمام ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

اشپولر، برتولد (۱۳۷۳). تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی. ترجمه جواد فلاطوری. چاپ چهارم. جلد اول. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان (۱۳۶۷). مرآت‌البلدان. تصحیحات، حواشی و فهارس عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث. ج ۴-۱. تهران: دانشگاه تهران.

امیرحاجلو، سعید (۱۳۹۳). «تبیین نقش متغیرهای بوم‌شناسی در حیات شهر اسلامی جیرفت.» *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*. شماره ۷، دوره چهارم. پاییز و زمستان. ۱۹۴-۱۷۳.

بارتولد، و (۱۳۰۸). تذکره جغرافیای تاریخی ایران. ترجمه حمزه سردادور (طالب زاده). چاپ اول. تهران: چاپ اتحادیه تهران.

باستانی پاریزی، محمد ابراهیم (۱۳۷۷). یعوب لیث. چاپ هفتم. کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.

باسورث، ادموند کلیفورد (۱۳۷۰). تاریخ سیستان از آمدن تازیان تا برآمدن صفاریان. ترجمه حسن انوشه. چاپ اول. تهران: امیرکبیر.

باسورث، ادموند کلیفورد (۱۳۸۳). بنی الیاس در کرمان. ترجمه نصرالله صالحی. رشد آموزش تاریخ، شماره ۱۵. ۴۷-۳۸.

بلاذری، احمدبن یحیی (۱۳۴۶). فتوح‌البلدان. ترجمه‌ی آذرتاش آذرنوش. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

جیهانی ابوالقاسم‌بن احمد (۱۳۶۸). اشکال العالم. ترجمه‌ی علی‌بن عبدالسلام کاتب. با مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری. چاپ اول. تهران: شرکت به نشر.

حاج‌حسینی، محسن، محمدابراهیم زارعی و سمیرا شیخ‌اکبری (۱۳۹۵). «رد پای فرقه اسماعیلیه در قلعه سموران جیرفت»: در *جیرفت نامه*. تدوین محبوبه شرفی. چاپ اول. تهران: انجمن ایرانی تاریخ.

حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله خوافی (۱۳۷۵). جغرافیای حافظ ابرو. تحقیق صادق سجادی. ج ۳. چاپ اول. تهران: میراث مکتوب.

حموی، یاقوت (۱۳۸۰). معجم‌البلدان. ترجمه علینقی منزوی. ۲ جلد. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.

خیراندیش، عبدالرسول و مجتبی خلیفه (۱۳۸۶). «تجارت دریایی ایران در دوره سلجوقی، سده‌های ۵ و ۶ هجری». *فصلنامه علمی – پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهرا (س)*. سال هفدهم. شماره ۶۵. تابستان ۱۳۸۶. ۹۲-۷۱.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳). لغت نامه دهخدا. زیر نظر سید جعفر شهیدی و محمد معین. جلد اول. چاپ اول از دوره جدید. تهران: دانشگاه تهران.

دینوری، احمدبن داوود (۱۳۴۶) اخبارالطوال. ترجمه صادق نشات. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

روستا، جمشید و مهدیه محمودآبادی (۱۳۹۱). «خاندان بنوالیاس در کرمان و مناسبات آن‌ها با سامانیان و آل بویه (۳۵۷-۳۱۷ ق).» *دوفصلنامه پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران*. سال اول. شماره اول. پاییز و زمستان. ۴۴-۳۴.

روستا، جمشید و الهام محمدی (۱۳۹۳). «تحلیل وضعیت تجاری و راه‌های تجاری کرمان در دوران حاکمیت سلجوقیان (۴۳۳ تا ۵۸۳ ق).» *فصلنامه پژوهش‌های تاریخی*. سال پنجاه و یکم. دوره جدید، سال هفتم. شماره سوم (پیاپی ۲۷). پاییز. ۱۳۶-۱۱۹.

زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۲). تاریخ ایران بعد از اسلام، چاپ سوم، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر.

سیدسجادی؛ سید منصور (۱۳۷۴). باستان‌شناسی و تاریخ بلوچستان. چاپ اول. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.

صفا، عزیزالله (۱۳۹۰). تاریخ جیرفت و کهنوج، چاپ دوم، کرمان: مرکز کرمان شناسی.

فردوسی طوسی، ابوالقاسم (۱۹۶۵). شاهنامه. تصحیح متن به اهتمام او. اسمیرنوا زیر نظر ع. نوشین. ج ۳. مسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی.

فردوسی طوسی، ابوالقاسم (۱۹۶۵). شاهنامه. به اهتمام ر. علی‌اف. آ. برتلس. م. عثمانوف. زیر نظر ع. نوشین. ج ۴. مسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی.

فردوسی طوسی، ابوالقاسم (۱۹۷۰). شاهنامه. به اهتمام رستم علی‌اف. زیر نظر ع. آذر. ج ۸. مسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی.

کرمانی، افضل‌الدین ابوحامد (۱۳۵۵). عقدالعلی للموقف‌الاعلی، تصحیح علی‌محمد عامری، مقدمه باستانی پاریزی، چاپ دوم، تهران: روزبهان.

کرمانی، افضل‌الدین ابوحامد (۱۳۲۶). بدایع‌الزمان فی وقایع کرمان. فرآورده مهدی بیانی. تهران: دانشگاه تهران.

لسترنج، گای (۱۳۸۶) جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی. مترجم محمود عرفان. چاپ هفتم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

محمدبن ابراهیم (۱۳۴۳). تاریخ کرمان (سلجوقیان و غز در کرمان)، تصحیح و تحشیه و مقدمه باستانی پاریزی، تهران: انتشارات کتابفروشی طهوری.

مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۷۰). اخبارالزمان. ترجمه کریم زمانی. تهران: اطلاعات.

مسکویه رازی، ابوعلی (۱۳۷۶). تجارب‌الامم، ترجمه علینقی منزوی، ج ۶، چاپ چهارم، تهران: توس.

مشکور، محمد جواد (۱۳۷۱). جغرافیای تاریخی ایران باستان، تهران: دنیای کتاب.

مقدسی، ابوعبدالله (۱۳۶۱). احسن‌التقاسیم فی معرفه‌الاقالیم. ترجمه علینقی منزوی. ۲ ج. تهران: شرکت مولفان و مترجمان ایران.

مولف ناشناخته (۱۳۷۲). حدودالعالم من‌المشرق الی المغرب، ترجمه میر حسین شاه، مقدمه بارتولد، تعلیقات مینورسکی، تصحیح و حواشی مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرام، چاپ اول، تهران: دانشگاه الزهرا.

نظام‌الملک، ابوعلی حسن بن احمد طوسی (۱۳۴۷). سیرالملوک (سیاست نامه)، به اهتمام هیوبرت دارک، چاپ دوم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

وزیری، احمدعلی (۱۳۶۴). تاریخ کرمان (سالاریه). به کوشش محمد ابراهیم باستانی پاریزی. تهران: نشر علمی.

وزیری، احمدعلی (۱۳۸۵). *جغرافیای کرمان*. تصحیح باستانی پاریزی، چاپ پنجم (اول ناشر)، تهران: نشر علمی.

Spooner, Brian (۱۹۶۴). *Kuch u Baluch and Ichthrophaci*. Journal Of the British Institute of Persian studies. Vol II. ۵۳-۶۸.

Sajjadi, S. Mansur S. ۱۹۸۷: "Kuch in Early Islamic Kerman". Newsletter of Baloochistan Studies. No ۴. pp ۱۹-۳۸.

Boyajian, Vahe (۲۰۰۳). Towards the Interpretation of the term Baloc in the Sahnameh, in: the Balooch and their neighbours Ethnic and linguistic Contact in Baloochistan in Historical and Modern Times. Reichert Verlag Wiesbaden. ۳۱۳-۳۲۲.